

ضرب‌المثل‌های آلمانی

از ویکی‌گفتاورد

ضرب‌المثل‌های آلمانی و مترادف آن به فارسی

A - B - C - D - E - F - G - H - I - J - K - L - M - N - O - P - Q - R - S - T - U - V - W - X - Y - Z

A

Aas ist keine Speise für den Adler ■

Adler fängt nicht Fliegen ■

Adler fängt keine Mücken ■

■ ترجمه: «لاشه خوراک شاهین نیست»

■ ترجمه: «شاهین مگس نگیرد»

■ ترجمه: «شاهین پشه نگیرد»

■ مترادف فارسی: «اگر عنقا زبی‌برگی بمیرد // شکار از صید گنجشکان نگیرد» سعدی

Alten Wolf verspotten die Hunde ■

■ ترجمه: «گرگ پیر مضحکه سگان است»

■ مترادف فارسی: «گرگ که پیر شد، رفاص شغال می‌شود.»

Altes Pferd bekommt der Schinder ■

■ ترجمه: «اسب پیر نصیب دباغ می‌گردد»

■ مترادف فارسی: «درخت که پیر شد پایش اره می‌گذارند.»

Am Abends zeigt es sich, ob die Nacht hell sein wird ■

■ ترجمه: «شبی که به روشنایی می‌گراید، از غروبش هویدا است»

■ مترادف فارسی: «سالی که نکوست از بهارش پیداست.»

Aus einer Bohne einen Berg machen ■

Aus einer Laus ein Kamel machen مارتین لوتر ■

Aus einer Mücke einen Elefanten machen ■

Aus jedem Splitter einen Balken /Wiesbaum ■

■ ترجمه: «از یک لویا کوه ساختن»

■ ترجمه: «از یک شپش شتر ساختن»

■ ترجمه: «از یک پشه فیل ساختن»

■ ترجمه: «از یک تراشه چوب تیر سقف درست کردن»

■ مترادف فارسی: «از کاه، کوه ساختن.»

B

Beckerkindern Stuten schenken ■

■ ترجمه: «نان‌قندی به بچه‌های قناد دادن»

■ مترادف فارسی: «لعل به‌کان بردن»

■ مترادف فارسی: «زیره به کرمان بردن»

Berg und Berg kommen nicht zusammen, aber Mensch und Mensch ■

Berg und Tal kommen nicht zusammen, aber Menschen ■

این صفحه آخرین بار در ۲۳ اکتبر ۲۰۰۷ تغییر یافته‌است.

Man trifft sich zwei mal im Leben ■

محتویات تحت اجازه‌نامهٔ GNU Free Documentation License در دسترس است.

■ ترجمه: «کوه به طرف کوه نمی‌آید اما آدم به طرف آدم»
 ■ ترجمه: «کوه و دره به هم نمی‌رسند اما آدم‌ها»
 ■ ترجمه: «آدم در زندگی دوبار همدیگر را ملاقات می‌کند»
 ■ مترادف فارسی: «کوه به کوه نمی‌رسد، آدم به آدم می‌رسد!»
 ■ Besser ein Sperling in der Hand, als ein Kranich auf dem Dach ■

Besser ein Vogel im Bauer, als Tausende in der Luft ■

Besser ein Vogel im Netz als hundert im Fluge ■

Besser ein Vogel in der Hand, als zehn am Strand / in der Weite

Besser heute ein Ei, als morgen ein Küchlein /die Henne ■

Besser einen haben als zwei kriegen ■

Besser heute ein Groschen als morgen ein Gulden ■

Besser eine Feder in der Hand, als einen Vogel in der Luft ■

■ ترجمه: «گنجشک در دست بهتر از لک‌لک روی بام است»
 ■ ترجمه: «پرنده‌ای در قفس بهتر از هزاران در هوا است»
 ■ ترجمه: «پرنده‌ای در دام بهتر از صد در پرواز»
 ■ ترجمه: «پرنده‌ای در دست بهتر از ده در ساحل/ در دور دست»
 ■ ترجمه: «یکی داشتن بهتر از دوتا خواستن»
 ■ ترجمه: «یک‌شاهی امروز بهتر از صدتومان فردا است»
 ■ ترجمه: «یک پر در دست بهتر از پرنده‌ای در هوا»
 ■ مترادف فارسی: «سِرکِه نقد به‌از حلواي نسيه.»
 ■ مترادف فارسی: «سيلي نقد از عطاي نسيه به.»
 ■ مترادف فارسی: «نقد موجود به که نسيه موعود.»
 ■ مترادف فارسی: «جگرک امروز بهتر از دنبه فردا است.»
 ■ مترادف فارسی: «گنجشک نقد به از طاووس نسيه.»
 ■ مترادف فارسی: «موجود را به مفقود و یافته را به نایافته مفروش!»
 ■ مترادف فارسی: «خولی به کفم به که کلنگی به هوا.»
 ■ Bier nach München tragen ■

■ ترجمه: «آبجو به مونیخ بردن»
 ■ مترادف فارسی: «چشمه پیش دریا بردن.»

D

Der Backofen ist eingefallen ■

■ ترجمه: «تنور رمبید»
 ■ مترادف فارسی: «تابو ترکید.»
 ■ مترادف فارسی: «با سبک کردن.»

Der Berg hat ein Mäuslein geboren ■

Der Berg kreiβte und gebar eine Maus ■

Der kreiβende Berg, gebiert nur eine Maus ■

■ ترجمه: «کوه یک موش کوچک زائید»
 ■ ترجمه: «کوه وضع حمل کرد و موشی به دنیا آورد»
 ■ ترجمه: «کوه حامله، یک موش زائید»
 ■ مترادف فارسی: «کوه کندن و موش بر آوردن.»
 ■ مترادف فارسی: «کوه البرز، پس از درد فراوان موش زائید.»

Der Fisch fängt am Kopf an zu stinken ■

- ترجمه: «ماهی از سر می‌گندد»
- مترادف فارسی: «ماهی از سر گنده گردد، نی زدم.» مولوی
- Die dümmsten Bauern haben die dicksten Kartoffeln ■
- ترجمه: «احمق‌ترین کشاورزان، بزرگ‌ترین سیب‌زمینی‌ها را حاصل می‌آورند»
- مترادف فارسی: «جاهل را غنی‌تر می‌رسد روزی.»

E

Ein alter Mann und eine junge Frau, gewisse Kinder ■

- ترجمه: «یک مرد مسن با زنی جوان، کودکان فراوان»
- مترادف فارسی: «عروس جوان داماد پیر، سید بیار جوجه بگیر!»
- Ein Alter sieht besser hinter sich als ein Junger, vor sich ■
- ترجمه: «مرد سالخورده، پشت سرش را بهتر از مرد جوانی که جلوی پایش را می‌نگرد، می‌بیند»
- مترادف فارسی: «آن‌چه جوان در آینه ببیند، پیر در خشت خام آن ببیند.» مولوی
- Ein heidnisches Pfand ist besser als ein christliches Versprechen ■
- ترجمه: «یک تضمین کافرانه بهتر از یک قول مسیحانه است»
- مترادف فارسی: «سنگ به از گوهر نایافته» نیما پوشیج
- تمثیل: «به دست آورده خردمند سنگ // به نایافته در به ندهد ز چنگ» اسدی طوسی

Einem bald die Ärmel zerreißen /das er bleiben soll ■

- ترجمه: «آستین مهمان را کشیدن و از هم دریدن برای نگهداشتن وی»
- مترادف فارسی: «چادرکشون، چادر درون (کشیدن و دریدن).»
- Einen auf den Backofen setzen ■

- ترجمه: «رو تنور نشانیدن»
- مترادف فارسی: «دختری را ترشی انداختن.»
- Ein Vogel in der Schussel ist besser als zehn in der Luft ■

- ترجمه: «پرندۀ ای در دیگ بهتر از ده در هوا»
- تمثیل: «ما در خور صید تو نباشیم ولیکن // گنجشک به دست است به از باز پریده» سعدی
- Er ist hintern Backofen nicht weggekommen ■

- ترجمه: «از پشت تنور بیرون نرفته»
- مترادف فارسی: «پشت تاپو بزرگ شده.»
- مترادف فارسی: «از پشت کوه آمدن.»

F

Faulheit lohnt mit Armut ■

- ترجمه: «پاداش تنبلی فقر است»
- مترادف فارسی: «کاهلی شاگرد بدبختی است.»

Fette Henne legen nicht. ■

- ترجمه: «مرغ فربه تخم نکند»
- مترادف فارسی: «مرغ هرچند فربه تر، تخمدانش تنگ تر.»
- Fliegen und Freunde kommen in Sommer ■

- ترجمه: «دوست و مگس هر دو در تابستان ظاهر می‌شوند»
- مترادف فارسی: «این دغل‌دوستان که می‌بینی // مگسانند دور شیرینی» سعدی
- Frisch gewagt ist halb gewonnen ■

- ترجمه: «جرأت نیمی از پیروزی است»
- خلاف: «شغال ترسنده انگور نخورد.»

Frühe Vogel fängt den Wurm ■

ترجمه: «کرم، نصیب مرغ زودخیز است»

مترادف فارسی: «سحرخیز باش تا کامروا باشی.»

Früh krümmt sich, was ein Hacken werden will ■

Früh übt sich, was ein Meister werden will ■

ترجمه: «آنچه که باید به صورت قلاب درآید، از زودگهان خود را منعطف می‌سازد»

ترجمه: «آنکه باید استاد شود از اوان زندگی تمرین می‌کند»

مترادف فارسی: «هرچه هست از پرفنداق است.»

Füchse kennt man bald am Schwanz ■

ترجمه: «روپاه را از دمش می‌شناسند»

مترادف فارسی: «دم رویه گواه روپاه است.»

Für jeden Topf gibt es einen passenden Deckel ■

ترجمه: «برای هر دیگی در پوشی مناسب وجود دارد»

مترادف فارسی: «دیزی می‌گردد، درش را پیدا می‌کند.»

G

Gassenengel, Hausteufel. ■

ترجمه: «فرشته کوچک، ابلیس خانه»

مترادف فارسی: «تو کوچک غسل، تو خونه حنظل.»

Gebrannte Kinder scheuen das Feuer. ■

ترجمه: «بچه‌های سوخته، از آتش حذر کنند»

مترادف فارسی: «مارگزیده از ریسمان سیاه و سفید میترسد.»

Geflickter Freundschaft wird selten wieder ganz. ■

ترجمه: «دوستی وصله شده به ندرت به کیفیت سابق باز می‌گردد»

مترادف فارسی: «گر رشته گسست، می‌توان بست// لیکن گرهیش در میان است» امیر خسرو

Gehe nicht zu deinem Fürst, wenn du nicht gerufen wirst. ■

ترجمه: «تا احظار نشده‌ای نزد پادشاه‌ات نرو»

مترادف فارسی: «تات نپرسند، همی باش گنگ// تات نخوانند همی باش لنگ» مسعود سعد

Geld regiert die Welt. ■

ترجمه: «پول بر دنیا حکومت می‌کند»

مترادف فارسی: «پول حلال مشکلات است.»

Gemein Gerücht ist selten erlogen. ■

ترجمه: «شایعات عمومی به ندرت دروغ از آب در می‌آید»

مترادف فارسی: «تا نباشد چیزکی، مردم نگویند چیزها.»

Geschehene Dinge haben keine Umkehr. ■

ترجمه: «چیزهایی که اتفاق افتاده است بازگشتی ندارند»

مترادف فارسی: «گذشته‌ها گذشته است.»

Gesunder Geist in gesundem Körper. ■

ترجمه: «روح سالم در قالب سالم»

مترادف فارسی: «عقل سالم در بدن سالم است.»

Geteiltes Leid ist halbes Leid. ■

ترجمه: «رنج تقسیم شده، نصف رنج است»

مترادف فارسی: «ظلم بالسویه عدل است.»

Gleich und gleich gesellt sich gern. ■

Gleich Vieh leckt sich gern. ■

- ترجمه: «همگون با همگون به خوبی باهم کنار می‌آیند»
- ترجمه: «چهارپایان همسان، با لذت همدیگر را می‌لیسند»
- مترادف فارسی: «کبوتر با کبوتر، باز با باز// کند همجنس پرواز»
- مترادف فارسی: «کور، کور را می‌جوید، آب گودال را.»
- Gottes Mühlen mahlen langsam, aber trefflich fein.
- ترجمه: «آسیاب خدا آرام می‌چرخد، اما کاملاً نرم می‌کند»
- مترادف فارسی: «خدا دیرگیر است، اما سخت‌گیر است.»
- Graue Köpfe und blonde Gedanken, passen nicht zusammen.
- ترجمه: «کله خاکستری با افکار بور مطابقت ندارد»
- مترادف فارسی: «چون پیر شدی، زکودکی دست بردار// بازی و ظرافت به جوانان بگذار» سعدی

H

- Haar auf flacher Hand rauhen wollen.
- ترجمه: «از کف دست مو کنند»
- مترادف فارسی: «کف دست که مو ندارد از کجایش می‌کنند.»
- Habich ist ein besserer Vogel als Hättich.
- ترجمه: «دارم، پرنده‌ای بهتر از داشتم است»
- معنی: «دارم و داشتم در زبان آلمانی تشابه تلفظی با نام پرنده‌ای دارد.»
- مترادف فارسی: «داشتم داشتم حساب نیست، دارم دارم حساب است.»
- Handwerk hat goldene Boden.
- ترجمه: «پیشه، قاعده‌اش طلائی است»
- مترادف فارسی: «به پایان رسد کیسه سیم و زر// نگرده تھی کیسه پیشه‌ور» سعدی
- Handwerk hasst einander.
- ترجمه: «پیشه‌ور از پیشه‌ور متنفر است»
- مترادف فارسی: «همکار، همکار را نمی‌تواند ببیند.»
- Hinter dem Zaune aufgelesen sein.
- ترجمه: «از پشت حصار برداشته شده»
- مترادف فارسی: «زیر بوته سبز شده.»
- Hat der Herr der Schnupfen, so niesen die Knechte.
- ترجمه: «اریاب زکام دارد، خدمه عطسه می‌کنند»
- مترادف فارسی: «شاه‌خانم میزاید، ماه‌خانم درد می‌کشد.»
- Herrenfeuer wärmt und brennt.
- ترجمه: «آتش بزرگان هم گرم کند و هم سوزاند»
- مترادف فارسی: «قرب سلطان آتش است از وی بترس.»
- Hörensagen ist halb gelogen.
- ترجمه: «حرف شنیده‌شده نیمه‌دروغ است»
- مترادف فارسی: «یک کلاغ را چهل کلاغ کردن.»
- Hühner, die daheim essen und anderswo legen, soll man am Bratspieß ziehen.
- ترجمه: «مرغانی که در خانه دانه می‌چینند و در جای دیگری تخم می‌گذارند باید به سیخ کشید»
- مترادف فارسی: «چینه‌اش را اینجا می‌خورد، تخمش را جای دیگر می‌گذارد.»

I

- Ich will dir weisen, wo die Katze im Heu liegt.
- ترجمه: «می‌خواهم به تو نشان دهم که گربه کجا نوی کاه تخم می‌گذارد»
- مترادف فارسی: «بهت نشون میدم کجا گربه تخم می‌کند.»
- Ihm juckt das Fell.

- ترجمه: «پوستش می‌خارد»
- مترادف: «تنش می‌خارد.»
- Im Keim ersticken. ■
- ترجمه: «در نطفه خفه کردن»
- مترادف فارسی: «در نطفه خفه کردن»
- Irren ist menschlich. ■
- ترجمه: «اشتباه‌کردن کاری است بشری»
- مترادف فارسی: «بشر جایز الخطا است.»
- Isfahan ist die halbe Welt. ■
- ترجمه: «اصفهان نیمی از جهان است»
- ریشه فارسی: «اصفهان نصف جهان.»

J

- Jahre lehren mehr als Bücher. ■
- ترجمه: «گذشت زمان بیشتر از کتاب می‌آموزد»
- مترادف فارسی: «زیرکترین و آزموده‌ترین آموزگاران، روزگار باشد.»
- Je älter die Kuh, je hübscher das Kalb. ■
- ترجمه: «هرچه گاو پیرتر، گوساله‌اش قشنگتر»
- مترادف فارسی: «گاو که پیر شد گوساله‌اش عزیز می‌شود.»
- Je dümmer der Mensch, desto größer das Glück ■
- ترجمه: «آدم هرچه نادان‌تر، بلندبخت‌تر»
- مترادف فارسی: «دنیا به کام ابلهان است.»
- Jemand einen Bären dienst erweisen ■
- ترجمه: «به کسی خدمت خرسی کردن»
- مترادف فارسی: «دوستی خاله‌خرسه.»

K

- Katzengebet dringt nicht in den Himmel (himmelt nicht). ■
- ترجمه: «دعای گربه در آسمان رخنه نکند.»
- مترادف فارسی: «به‌دعای گربه سیاه باران نمی‌آید (نمی‌بارد).»
- Katzenwäsche machen. ■
- ترجمه: «گربه‌شویی کردن»
- مترادف فارسی: «گربه‌شویی کردن.»
- Kaufmannschaft leidet keine Freundschaft. ■
- ترجمه: «تجارت، دوستی را تحمل نکند»
- مترادف فارسی: «حساب حساب است، کاکا برادر.»
- Kindermund tut Wahrheit kund. ■
- ترجمه: «دهان کودکان، حقیقت‌گو است»
- مترادف فارسی: «حرف راست را از بچه بی‌رس.»
- Kinder und Narren sagen die Wahrheit. ■
- ترجمه: «کودکان و دیوانگان حقیقت‌گو هستند»
- مترادف فارسی: «حرف راست را از دیوانه باید شنید.»
- Krokodilstränen weinen. ■
- ترجمه: «اشک تمساح گریه‌کردن»
- مترادف فارسی: «اشک تمساح ریختن.»

Kleider machen Leute, Lumpen machen Läuse. ■

ترجمه: «لباس، آدم می‌سازد، لباس‌کهنه شپش»
مترادف فارسی: «آستین نو پلو بخور»

Kümmel spalten. ■

ترجمه: «سیاه‌دانه شکافتن»
مترادف فارسی: «مته به خشخاش گذاشتن»

Kunst geht über Geld. ■

ترجمه: «هنر برتر از پول است»
مترادف فارسی: «هنر بهتر از گوهر نامدار» فردوسی
مترادف فارسی: «هنر بهتر از ملک و مال پدر»

L

Lachen ist die beste Medizin. ■

ترجمه: «خنده بهترین داروها است»
مترادف فارسی: «خنده بر هر درد بی‌درمان دواست»

Lebe, als solltest du morgen sterben, und arbeite, als solltest du ewig leben. ■

ترجمه: «به گونه‌ای زندگی کن که گویی فردا باید بمیری؛ و طوری کار کن که گویی جاودانه‌ای.»
مترادف فارسی: «طوری زندگی کن، انگاری فردا خواهی مرد، طوری کار کن، انگاری هیچگاه نخواهی مرد.» حدیث
Leute und Leute sind zweierlei. ■

ترجمه: «آدم و آدم دو گونه می‌باشند»
مترادف فارسی: «آدم به آدم بسیار ماند.»

Liebe kann Berge versetzen. ■

ترجمه: «عشق، کوه را جا به جا می‌کند»
مترادف فارسی: «عشق در کوه‌کنی داد نشان قدرت خویش // ورنه این مایه هنر تیشه فرهاد نداشت» فرخی یزدی
Liebe erweicht auch die härtesten Stein und Felsen. ■

ترجمه: «عشق، سخت‌ترین سنگ‌ها و صخره‌ها را نرم می‌کند.»
مترادف فارسی: «گر کوه‌کن زیای در آمد چه جای طعن // بالله که کوه پست شود زیر بار عشق» جامی
Liebe braucht keinen Lehrer. ■

ترجمه: «عشق، نیازی به آموزگار ندارد»
مترادف فارسی: «ای بی‌خبر از سوخته و سوختنی // عشق آمدنی بود نه آموختنی» سنائی
Liebe, die nur von einer Seite kommt, dauert nicht lange. ■

ترجمه: «عشقی که فقط از یک سوی آید، طولانی نخواهد بود»
مترادف فارسی: «چو زین سر هست زان سر نیز باید // که مهر از يك طرف دیری نباید» اوحدی
Liebe ohne Gegenliebe, ist eine Frage ohne Antwort. ■

ترجمه: «عشق بدون طرف مقابل، سؤالی است بدون پاسخ»
مترادف فارسی: «چه خوش بی، مهریونی هر دو سر بی // که يك سر مهریونی، دردسر بی» باباطاهر
Liebe und Husten lässt sich nicht verbergen. ■

Liebe und Rausch schaut zum Fenster aus. ■

ترجمه: «عشق و سرفه را نمی‌توان پنهان داشت.»
ترجمه: «عشق و سرمستی از دریچه بیرون را می‌نگرند.»
مترادف: «عشق و مشك پنهان نمی‌ماند.»

Liebe kann man nicht erzwingen. ■

Liebe duldet keinen Zwang. ■

ترجمه: «عشق را نمی‌توان تحمیل کرد»
ترجمه: «عشق، زورپذیر نیست»

- مترادف فارسی: «عشق به زور، و مهر به چنیه نمی‌شود.»
- Liebe macht närrisch.
- Liebe und Verstand, gehen selten Hand in Hand.
- ترجمه: «عشق، جنون‌آور است»
- ترجمه: «عشق و عقل به ندرت دست در دست دارند.»
- مترادف فارسی: «عشق و جنون همسایه دیوار به دیوارند.»
- مترادف فارسی: «عشق در آمد به دل، رفت ز سر عقل و هوش.»
- Liebe fürchtet keine Gefahr.
- ترجمه: «عشق از خطر نمی‌هراسد»
- مترادف فارسی: «عشق را از تیغ و خنجر باک نیست.»
- Liebe ist ein verzehrendes Fieber.
- Liebe ist Leides Anfang.
- ترجمه: «عشق تب‌کشنده‌ای است»
- ترجمه: «عشق، آغاز رنج است»
- مترادف فارسی: «به‌گیتی عاشقی بی‌غم نباشد// خوشی و عاشقی باهم نباشد» فخرالدین اسعد گرگانی
- مترادف فارسی: «عشق برمن در عنا بگشود// عشق سر تا به سر عذاب و عناست» فرخی سیستانی
- Löwen fangen keine Mäuse.
- ترجمه: «شیران، موش شکار نکنند»
- مترادف فارسی: «نخورد شیر نیم‌خورده سگ// و ر به سختی بمیرد اندر غار» سعدی
- Lügen, dass sich die Balken biegen.
- ترجمه: «دروغی، که تیر سقف را خم می‌کند»
- مترادف فارسی: «دروغی که تیر سقف را می‌شکند.»
- Lügen haben kurze Beine.
- ترجمه: «پای دروغ کوتاه است»
- مترادف فارسی: «دروغ از همان دور که می‌آید يك پایش می‌لنگد.»
- مترادف فارسی: «دروغگو تا در خانه‌اش.»

M

- Man kann sich selbst keine Bäume pflanzen.
- ترجمه: «کس نتواند نهالی از بهر خویش غرس کند.»
- مترادف فارسی: «دیگران نشانند ما خوردیم ما به‌نشانیم دیگران خورند.» مرزبان نامه
- Man muss es nehmen wie es kommt.
- ترجمه: «به هر طریق که آید، باید پذیرفت.»
- مترادف فارسی: «هرچه پیش آید خوش آید.»
- Man muss sich mit Mondschein begnügen, wenn man keinen Sonnenschein hat.
- ترجمه: «باید به نور مهتاب کفایت کرد، هرگاه که از آفتاب محروم هستی.»
- مترادف فارسی: «چون عشق بود به دل، صواب است // مه در شب تیره آفتاب است» امیر خسرو
- Man soll die Bärenhaut nicht verkaufen, ehe der Bär gestochen ist.
- Man muss den Pelz nicht verteilen, ehe der Bär geschossen (erlegen) ist.
- ترجمه: «پوست خرسی را که هنوز شکار نکرده‌ای، نفروش.»
- ترجمه: «خرسی که هنوز کشته نشده، نباید پوستش را تقسیم کرد.»
- مترادف فارسی: «خرس را شکار نکرده پوستش را نفروش.»
- Man muss den Vogel erst im Käfig (Käfig) haben, ehe man ihn singen lehrt.
- ترجمه: «پرنده را اول در قفس اسیرکن، سپس چه‌چه زدن را بدو بیاموز.»
- مترادف فارسی: «مرغی را که در هواست نباید به‌سیخ کشید.»
- Man muss den Wolf erst fangen, ehe man ihm das Fell abziehen kann.

- ترجمه: «گرگ را اول بگیر، بعد پوستش را بکن.»
- مترادف فارسی: «فرستاده گفت ای خداوند رخس // به دشت آهوی ناگرفته میخس» فردوسی
- Man wird eher von einem Mistkarren überfahren als von einem Wagen. ■
- ترجمه: «تصادف با یک گاری کودکش امکان بیشتری دارد تا با یک درشکه.»
- مترادف فارسی: «همه را برف می‌گیرد، ما را چراغ نفتی.»
- Mein Mutter Kuh Bruder, war ein Ochs. ■
- ترجمه: «برادر مادرم، گاو، یک گاو میش است.»
- مترادف فارسی: «به قاطر گفتند پدرت کیست؟ گفت: اسب آقاداتیم است.»
- Menschen und Zugvögel bleiben nicht an einem Ort. ■
- ترجمه: «انسان‌ها و پرنده‌گان در یک محل ماندگار نیستند.»
- مترادف فارسی: «انسان پرنده بی پرو و بال است.»
- Mit gespaltener Zunge reden (oder mit zwei Zungen reden). ■
- ترجمه: «دو زبانه حرف می‌زند.»
- مترادف فارسی: «دودستماله می‌رقصد.»
- مترادف فارسی: «به یک روی در دو محراب است.»
- مترادف فارسی: «دودوزه می‌بازد.»
- Morgenstunde hat Gold im Mund. ■
- ترجمه: «صبح‌گاهان، زر در کام دارد.»
- مترادف فارسی: «سحرخیز بانس تا کامروا باشی.»
- مترادف فارسی: «صبح‌خیزی دلیل فیروزی است.» جامی
- Müßiggang hat Armut im Gefolge. ■
- Müßiggang ist aller Laster Anfang. ■
- ترجمه: «کاهلی، فقر به دنبال دارد.»
- ترجمه: «کاهلی، آغاز اعتیاد است.»
- مترادف فارسی: «تن‌آسانی و کاهلی منجر به فقر و پریشانی گردد.»

N

- Neid, tut sich leid. ■
- Neid schlägt sich selbst. ■
- Neid ist dem Menschen, was Rost dem Eisen. ■
- «توانم آنکه نی‌آزارم اندرون کسی // حسود را چه کنم کو زخود به رنج در است» سعدی
- «حسود هرگز نیاسود.»
- Neue Kirchen und neue Wirtshäuser stehen selten leer. ■
- «متاع کفر و دین بی‌مشتری نیست // گروهی این، گروهی آن پسندند» سنجر
- Neues preist man, Altes zerreißt man. ■
- «نوک‌ه آمد به بازار، کهنه شود دل‌آزار.»
- Nichts sieht einem gescheiten Mann ähnlicher als ein Narr, der das Maul hält. ■
- «نادان را به از خاموشی نیست.» سعدی
- Nicht um ein Jota. ■
- «یک واو نباید کم و زیاد شود.»
- Niemand ist ganz golden. ■
- Niemand ist ohne Fehl. (Tadel) ■
- «گل بی‌عیب خداست.»

- «در عیب نظر مکن که بی‌عیب خداست.»
- «هر گلی علت و عیبی دارد // گل بی‌علت و بی‌عیب خداست» پروین اعتصامی
- Niemand kann zweien Herren dienen. ■
- «یک ارباب و ده نوکر شنیده بودیم، اما یک نوکر و ده ارباب ندیده بودیم.»
- Noch in den Kinderschuhen stecken. ■
- «هنوز دهنش بوی شیر می‌دهد.»

S

- Samt am Kragen, Hunger im Magen. ■
- «پز عالی جیب خالی.»
- Säet einer Gutes, so schneidet er nicht Böses. ■
- «تخم چون نیک بود، نیک پدید آرد بر.» فرخی
- Scham ist das Armen Unglück. ■
- «حیا مانع روزی است.»
- Schlafen bringt kein Brot ins Haus. ■
- «هرکس خواب است حصه‌اش در آب است.»
- Schlaf und Tod sind Zwillingbrüder. ■
- «خواب برادر مرگ است.»
- Schlechte Nachrichten wandern schnell. ■
- Schlimme Nachrichten kommen rasch an (zufrüh). ■
- «خبر بد زود منتشر می‌شود.»
- «خبر بد زود می‌رسد.»
- «خبر بد تیزرو باشد.»
- Schuld tötet den Mann. ■
- Schulden und der Krebs sind unheilbare Übel. ■
- «قرض عمر آدم را کوتاه می‌کند.»
- Schuster, bleib bei deinen Leisten. ■
- «به‌قدر شغل خود باید زدن لاف // که زردوزی نداند بوریا باف» نظامی
- Schwarze Kühe geben auch weiße Milch. ■
- «گاو سیاه هم شیرش سفید است.»
- Schweigendem Mund ist nicht zu helfen. ■
- «تا نگرید طفل کی نوشد لبن.» مولوی
- Schweigen ist das Beste. ■
- Schweigen ist der Deckel auf dem Hafen. ■
- Schweigen schadet selten. ■
- Schweigen und denken mag niemand kränken. ■
- «خاموشی دویم سلامت است.»
- «سلامت در خاموشی است.» قابوس نامه
- «مرد خاموش در امان خداست // آدمی از زبان خود به‌بلا است» سعدی
- «خاموشی پرده‌پوش راز باشد // نه مانند سخن غماز باشد» وحشی بافقی

Schwiegermutter, Teufels Unterfutter. ■

Schwiegermutter, Tiger Mutter. ■

«مادرشوهر ماره، بچه‌اش مارمولک؛ خواهرشوهر خاره، بچه‌اش خارخاسک.»
«مادرشوهر عقرب زیر فرش است.»

Sein Schäfchen ins Trockene bringen. ■

«گلیم خود را از آب بیرون کشیدن.»

Sich regen, bringt Segen. ■

«برکت در حرکت است.»

Sich selbst kennen, ist die größte Kunst. ■

«آنچه در علم پیش می‌باید // دانش ذات خویش می‌باید» اوحدی

Sie ist meine Kragenweite. ■

«قبائلیست که بر قامت من دوخته‌اند. (قبائلیست بر قامت او دوخته)»

Sitze meinerwegen krumm, aber sprich gerade. ■

«کج بنشین اما راست بگو.»

Sorge, aber nicht zuviel, es geschieht doch, was Gott will. ■

«پس زانو منشین و غم بیهوده مخور // که زغم خوردن تو رزق نگردد کم و بیش» حافظ
Sorge nicht für morgen. ■

«برو شادی کن ای یار دل افروز // غم فردا نشاید خورد امروز» سعدی

Stolz auf der Gasse, kein Heller in der Tasche. ■

«هرچه داره به بر داره، به خونه دست خر داره.»

Stößigem Stier, wachsen kürzer Hörner. ■

«خدا خر را شناخت، شاخش نداد.»

Suche, so wirst du finden. ■

«جوینده یابنده است.»

W

Was einen Anfang hat, muss auch ein Ende haben ■

Was einen Anfang nimmt, dem ist auch ein Ende bestimmt ■

«هرچه به‌آغازی بوده شود // طمع مدار ای پسر اندر بقاش» ناصر خسرو
«ماجرای من و معشوق مرا پایان نیست // هرچه آغاز ندارد نپذیرد انجام» حافظ

Wasser in den Rhein tragen ■

Wasser ins Meer (See) tragen ■

«زیره به کرمان بردن.»

«قلقل به هندوستان بردن.»

Wenn das Pferd zu alt ist, spannt man's in den Karren ■

«مار که پیر شد قورباغه سوارش می‌شود.»

Wer den Baum gepflanzt hat, genießt selten seine Frucht ■

«دیگران کاشتند ما خوردیم، ما می‌کاریم دیگران بخورند.»

Wenn der Wolf altert, so reiten ihn die Krähen ■

- «شیر که پیر شد، بازیچه شغال می‌شود.»
Wenn der Wolf alt wird, bellen ihn die Hunde ■
- «تازی که پیر شد، از آهو حساب می‌برد.»
Wer die bei Abend stiehlt, bringt sie bei Tag wieder ■
- «مال بد بیخ ریش صاحبش.»
Wer will der Katze die Schelle umhängen ■
- «زنگوله را که به گردن گربه می‌اندازد؟»

این نوشتار ناتمام است. با گسترش آن به ویکی‌گفتاورد کمک کنید.

برگرفته از «http://fa.wikiquote.org/wiki/%D8%B6%D8%B1%D8%A8%E2%80%8C%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%AB%D9%84%E2%80%8C%D9%87%D8%A7%DB%8C_%D8%A2%D9%84%D9%85%D8%A7%D9%86%DB%8C»

رده‌های صفحه: نوشتارهای ناتمام | ضرب‌المثل‌ها